

در حاشیه شرح شوق

محمدرضا ضیاء

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

مقالات ۷

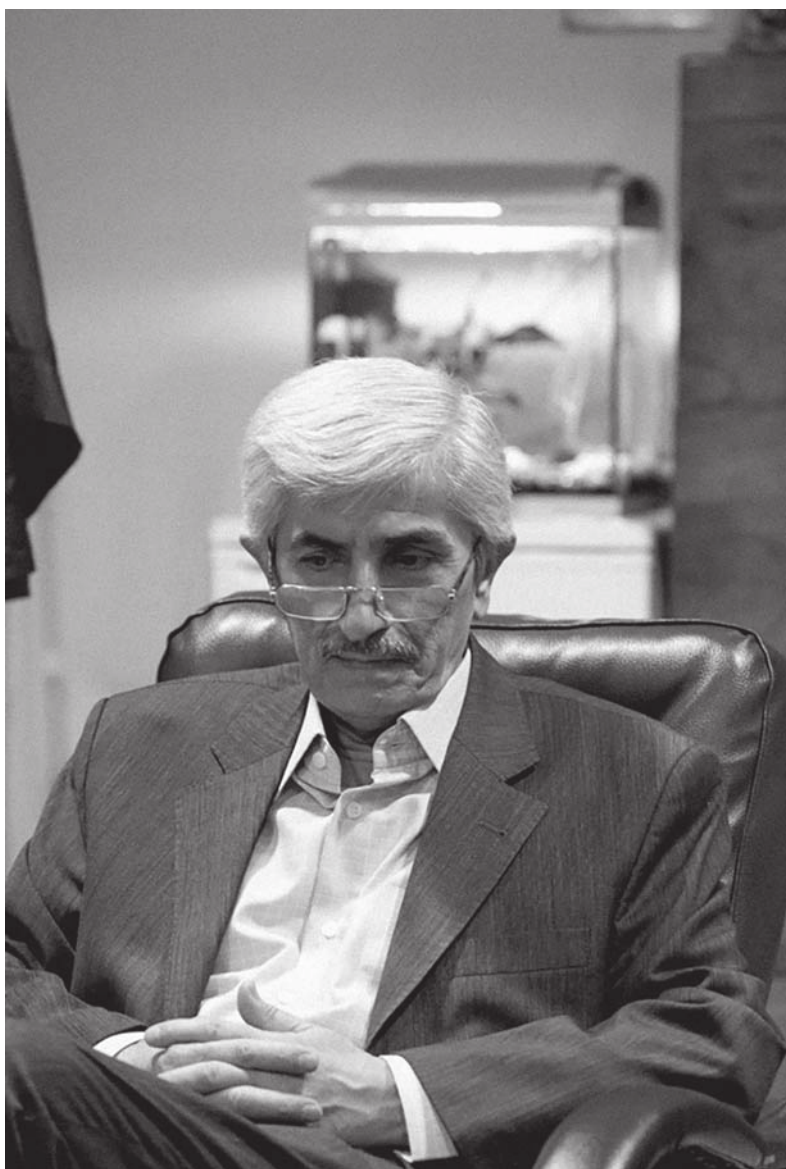
در شماره پیش، به جلد اول کتاب *شرح شوق* پرداختیم. در مقالات آینده به نقد شرح غزل‌ها می‌پردازیم و این کار را از جلد آخر کتاب آغازیده‌ایم، دلیلش هم این است که به غزل‌های پایانی حافظ کمتر پرداخته شده. اگر عمری باشد، با همین روش به سراغ جلد‌های دیگر هم خواهیم رفت.^۱

پیشاپیش، دو اشکال صوری کتاب تذکر داده می‌شود؛ در عطف کتاب شماره جلد‌ها نیامده بود (خوشبختانه در چاپ‌های بعد، این مشکل حل شد). دوم اینکه، در بالای صفحات شماره غزل نیامده است و این مسئله یافتن غزل را دشوار می‌کند. امید است این نقیصه هم برطرف شود. در ادامه بعضی ملاحظات و نکات از قلم افتاده جلد پنجم می‌آید. (از هفتاد غزل ابتدای این جلد)

۱. ص ۳۵۶۹. «قفا خورند و ملامت برند و خوش باشند / شب فراق به امید بامداد وصال»

۱. در شماره پیشین، چند اشکال نگارشی و ویرایشی رخ داده بود، که مایه شرمساری بنده شد؛ ص ۹۱: چار تکبیر بر این نخل خزان دیده زدیم (به جای «چهار تکبیر») ص ۹۱: این جمله به این صورت باید اصلاح شود: «حافظ به صراحت از مردم نادانی که «به یک جرعه که آزار کشش در پی نیست»، او را آورده‌اند، می‌نالد». ص ۹۲: اثبات شیء نفی ماعدی / عدا نمی‌کند. ص ۹۳: الم یأں للاحباب.

دیگر اینکه، بنده نوشته بودم «شرح شوق در حال حاضر با فاصله بسیار زیاد، بهترین شرح موجود *دیوان حافظ* است». دو نکته گفتمی است؛ یکی اینکه منظورم «بهترین شرح کامل *دیوان حافظ* بود» به خصوص که قید «بسیار زیاد» در جمله بود. (کتاب *ارجمند حافظ نامه* (خرمشاهی) تنها شرح نیمی از *دیوان حافظ* است). نیز در آن زمان هنوز شرح دکتر قیصری (یک نکته *از این معنی*) منتشر نشده بود. (این موارد حاصل تذکر استادانم، دکتر مظاهری، دکتر نوریان، استاد خرمشاهی، دکتر چترایی و دکتر فیروزیان است، که باز هم از آنان سپاسگزاری می‌کنم.





در همین حوزه حافظ
بنده بارها دیده‌ام
که بعضی افراد که
عموماً به جای شرح،
خیالپردازی می‌کنند، باز
هم در مواردی، نکات
قابل تأملی گفته‌اند و
بر پژوهشگر فرض است
که حتی از بدترین
کتاب‌ها و شروح عبور
نکنند.

گفته) باید استعاره از لب دانست، نه رخسار. در شعر حافظ
باز هم نظیر چنین ارتباطی هست؛ از حیای لب شیرین تو ای
چشمه نوش... .

۴. ص ۳۶۱۶. چشم خود را گفتم آخر یک نظر سیرش ببین /
گفت: می‌خواهی مگر تا جوی خون راند ز من
در توضیح این بیت تنها نوشته‌اند: «سعدی به محبوب
می‌گوید: اگر قصد تو ریختن خون من است باکی نیست؛ تنها
یک لحظه امان ده تا تو را سیر بنگرم: زنهار نمی‌خواهم کز
کشتن امانم ده / تا سیرت بینم یک لحظه مدارایی»
به این نکته کاری ندارم که چقدر ارتباط میان این توضیح
و بیت حافظ هست، ولی بد نبود که به کلمه «مگر» در شعر
حافظ اشاره‌ای می‌شد.

به نظر «مگر» یکی از کلماتی است که حافظ با دقت فراوان از
آن بهره برده و متأسفانه عموماً چندان به آن توجه نشده و یکی از
ظرایف فوق‌العاده شعر حافظ، مسکوت و مغفول مانده است. این
کلمه در حافظ دست کم به سه معنی آمده است: ۱. قطعاً، حتماً ۲.
گویا ۳. آیا. ۳ و در ابیات فراوانی وی با هنرمندی تمام، این کلمه را
به هر سه معنی به کار برده است. در همین بیت هم «مگر» بیشتر
به معنی قید پرسش است، ولی به دو معنی دیگر نیز اشاره ظریفی
دارد: ۱. آیا می‌خواهی جوی خون راند ز من ۲. گویا می‌خواهی جوی
خون راند ز من ۳. حتماً می‌خواهی جوی خون راند ز من.
بسیاری ابیات دیگر حافظ، حاوی این کلمه به هر سه
معنی مزبور است، که چنانکه عرض شد، عموماً شارحان به آن
توجهی نکرده‌اند:

- زهره‌سازی خوش نمی‌سازد، مگر عودش بسوخت
- غرور حسنت اجازت مگر نداد ای گل
- مگر تو شانه زدی زلف عنبرافشان را
- مگر که لاله بدانست بی‌وفایی دهر
- مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد
- جمال دختر ز نور چشم ماست مگر
- روی تو مگر آینه لطف الهی ست
- دلش بس تنگ می‌بینم مگر ساغر نمی‌گیرد
- مگر آه سحرخیزان سوی گردون نخواهد شد
- به درمانم نمی‌کوشی نمی‌دانی مگر دردم
- مگر او نیز همچون من غمی دارد شبان‌روزی و ...

۳. به معنی «إلا، بجز این‌که» نیز زیاد آمده، که اینجا محل بحث نیست. متأسفانه در
کتاب مفید «ابن ربه‌بی‌نهایت» (واژه‌نامه و فرهنگ بسامدی حافظ) جناب بهرام
اشتری، نیز به معنی سوم (گویا) توجهی نشده است.

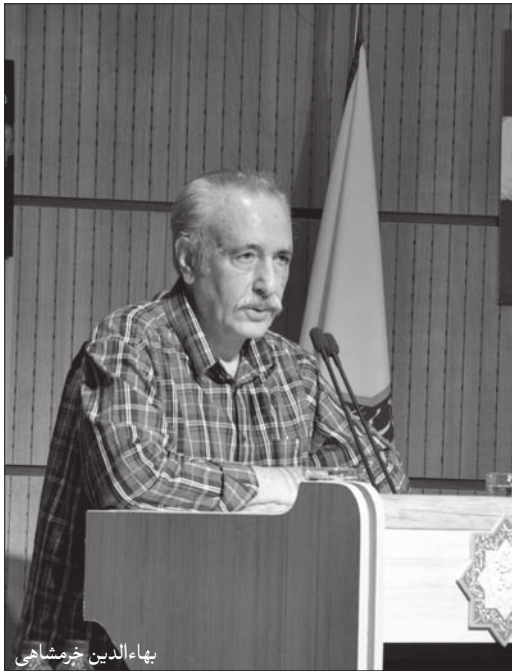
دکتر حمیدیان تذکر داده‌اند که این بیت سعدی را در چاپ
فروغی در غزل «جزای آنکه نگفتم شکر روز وصال» نیافته‌اند.
می‌افزایم که این بیت از قصیده سعدی، با مطلع زیر است؛
توانگری نه به مالست پیش اهل کمال
که مال تا لب گور است و بعد از آن اعمال^۱
۲. ص ۳۵۷۷. ای روی ماه منظر تو نوبهار حسن / خال و خط
تو مرکز حسن و بهار حسن
ایشان درباره «نوبهار» به درستی به ایهام موجود در این کلمه
و «آغاز بهار و بتخانه‌ای معروف» اشاره کرده‌اند. مرحوم هروی
نیز در «شرح غزل‌های حافظ» متذکر این ایهام شده، ولی ایهام
دیگری که وی اشاره کرده و در شرح شوق نیامده است، ایهام به
«نوبهار... به معنی نوعی گل است، چنانکه در این بیت سعدی
آمده: نوبهار از غنچه بیرون شد به یک تو پیرهن / بیدمشک
انداخت تا دیگر زمستان پوستین». (در لغت‌نامه دهخدا، شواهد
متعدد دیگر برای «نوبهار» به این معنی آمده است).

در ادامه می‌افزایم که به طور کلی یکی از اشکالات شرح
شوق، (نیز بسیاری دیگر از شروح) همین است که علی‌رغم
ادعای مؤلف در این باره که همه شروح و مقالات این حوزه
را دیده، گاهی به چشم می‌آید که بعضی نکات مثبت مزبور
از قلم افتاده است. نیز به لحاظ روشی کسی که در حوزه‌ای
خاص قلم می‌زند، باید بداند که گاهی کتاب‌های ضعیف و
حتی بد، ممکن است برای پژوهشگر متخصص، حاوی نکات
مفیدی باشد. در همین حوزه حافظ بنده بارها دیده‌ام که
بعضی افراد که عموماً به جای شرح، خیالپردازی می‌کنند، باز
هم در مواردی، نکات قابل تأملی گفته‌اند و بر پژوهشگر فرض
است که حتی از بدترین کتاب‌ها و شروح عبور نکند و گاهی لازم
می‌آید در بعضی موارد، نفیاً یا اثباتاً نظری دهد.

۳. ص ۳۵۷۹. «گرد لبث بنفشه از آن تازه و تراست / کآب
حیات می‌خورد از چشمه سار^۲ حسن
چشمه سار حسن: استعاره از رخسار یار، چشمه‌ای که گویی
بنفشه خط او را از آب زندگی سیراب کرده است
می‌پندارم «چشمه سار حسن» را (همان‌گونه که هروی نیز

۱. اصولاً نشانی ابیات سعدی و حافظ را به دست نداده‌ام، چه این کار با توجه به تعدد
چاپ‌های این دو شاعر و نیر در دسترس بودنشان برای همگان، - در این مقاله - کاری
عبث می‌نمود.

۲. قزوینی، «جویبار حسن» آورده که محصول اشتباه کتاب نسخه خلخالی است، دیگر
تصحیح‌های معتبر، (مطابق اکثریت مطلق نسخ قدیم) همگی، «چشمه سار» آورده‌اند.
البته این غزل در بسیاری از نسخ قرن نهم حافظ نیامده است.



بهاء‌الدین خرمشاهی

دهخدا، به معنی «مغز سر» آمده و «دماغ» به معنی بینی و نیز کبر و نخوت، و همین بیت (به خرمین دو جهان...) هم در ضمن شواهد همین کلمه اخیر آمده است. هرچند گویا اصل دو کلمه یکی است، ولی به هرحال، این واژه از توضیح بی‌نیاز نبود.

در ادامه همین غزل بد نبود که درباره دگرسانی‌های بیت آخر، نکاتی که در حاشیه حافظ خرمشاهی و جاوید آمده است نیز نقل / نقد می‌شد.

۷. ص ۳۶۳۲ به جان پیر خرابات و حق صحبت او / که نیست در سر ما جز هوای خدمت او

بد نبود به این شعر کمال خجندی (که انجوی در حاشیه همین غزل نقل کرده) اشاره می‌کردند:

غلام پیر خراباتم و طبیعت او

که نیست جزمی و شاهد حریف صحبت او

میوش رخ ز من ای پارسا به عیب گناه

گناه بنده چه بینی نگر به رحمت او

البته، مانند موارد متعدد دیگر، به دلیل معاصر بودن دو شاعر، معلوم نیست کدام یک به استقبال دیگری رفته است.

در همین غزل در بیت:

مدام خرقه حافظ به باده در گرواست

مگر ز خاک خرابات بود طینت او

«مگر» به دو معنی «گویا» و «قطعاً» گرفته شده، در حالی که

بر طبق آنچه پیشتر گفتیم، با قید پرسش هم درست است.

۵. ص ۳۶۲۴. این که من در جست‌وجوی او ز خود بیرون شدم / کس ندیدست و نبیند مثلش از هرسو بین
بیت حاوی ایهامی است که شارحان به آن توجه نکرده‌اند. «این‌که» به دو معنی است؛ ۱. این مسأله که من در جست‌وجوی او از خود بیرون شدم. ۲. این یاری که در جست‌وجوی او من از خود بیرون شدم. این ایهام، در مصراع دوم نیز وجود دارد؛ «مثلش» می‌تواند هم مربوط به «مسأله بیرون شدن از خویش» باشد و هم به معنی «نظیر یاری که من عاشقش هستم». «از هر سو بین» نیز می‌تواند به دو صورت معنی شود؛ ۱. از هر طریقی که می‌خواهی (درباره این مسأله و بی‌خودی من) تحقیق کن. ۲. از هر زوایه و جهتی که می‌خواهی یار من را بین، تا یقین کنی که نظیرش جایی نیست.

۶. ۳۶۲۷. شراب لعل کش و روی مه‌جبینان بین / خلاف مذهب آنان، جمال اینان بین...

به خرمین دو جهان سرفرو نمی‌آرند

دماغ و کبرگدایان و خوشه‌چینان بین

یکی از اشکالاتی که بعضی دوستان به این کتاب وارد دانسته‌اند، حجم زیاد آن است. بنده معتقدم، برای شرح دقیق دیوان حافظ، این حجم (چهار جلد) اصلاً زیاد نیست.

(حافظ‌نامه نیز که نیمی از دیوان را شرح کرده دو جلد است) ولی اشکالی که به این کتاب وارد می‌دانم این است که گاهی در مواردی بیش از حد شرح داده شده یا شواهدی ذکر شده که نبودش آسیبی به ساختار کتاب نمی‌زد. ۳. ولی در عین حال، از شرح مواردی که نیاز به شرح دارد، عبور شده؛ چه شرح و معنی یک بیت، چه شرح ریزه‌کاری‌ها و بعضی کلمات.

«شراب لعل کش» در بیت اول معنی نشده. نیز شاید بد نبود اشاره‌ای می‌شد به ایهامی که در این ترکیب هست به معنی دوم «لعل» (استعاره از لب). که در آن صورت چنین معنایی نیز به ذهن متبادر می‌شود که؛ شراب لعل لب یار را بنوش. (مانند بیت دیگر خواجه؛ که جام زر کش از لعل دلخواه)

بیت دوم «دماغ» به کسر دال ضبط شده (دماغ) و هیچ توضیحی درباره آن ارائه نشده است. «دماغ» در لغت‌نامه

۱. سایه و نیساری: «آنکه» آورده‌اند، که با این صورت هم ایهام مزبور برقرار است.

۲. ببین و دیدن را امروز هم به معنی جست‌وجو و تحقیق به‌کار می‌بریم؛ حالا تا ببینم برو بین این کار به نفع هست یا نه.

۳. امروز با کثرت منابع مرجع و در دسترس بودن آنها - به خصوص به صورت دیجیتال - در بعضی موارد باید در ارائه شواهد متعدد احتیاط کرد، به خصوص نقل شواهد از منابعی چون لغت‌نامه‌ها که در این روزگار به آسانی در دسترس جویندگان هست.

یکی از اشکالاتی که بعضی دوستان به این کتاب وارد دانسته‌اند، حجم زیاد آن است. بنده معتقدم، برای شرح دقیق دیوان حافظ، این حجم (چهار جلد) اصلاً زیاد نیست. (حافظ‌نامه نیز که نیمی از دیوان را شرح کرده دو جلد است) ولی اشکالی که به این کتاب وارد می‌دانم این است که گاهی در مواردی بیش از حد شرح داده شده یا شواهدی ذکر شده که نبودش آسیبی به ساختار کتاب نمی‌زد.



به نظرم «مگر» یکی از
کلماتی است که حافظ
با دقت فراوان از آن
بهره برده و متأسفانه
عموماً چندان به آن
توجه نشده و یکی
از ظرایف فوق‌العاده
شعر حافظ، مسکوت
و مغفول مانده است.
این کلمه در حافظ
دست کم به سه معنی
آمده است؛ ۱. قطعاً،
حتماً ۲. گویا ۳. آیا.



سلیم نیساری

سختا که آدمیست بر احوادث روزگار (عمق بخاری)
تنگ دهان من بیا تنگدلی من نگر
بی توهنوز زنده‌ام سنگدلی من بین

(عماد فقیه)

در قزوینی به جای صورتِ بالا «نفس می‌کشم» آمده است و
خرمشاهی / جاوید در ذیل آن نوشته‌اند؛

«نفس کشیدن پیوندی هم با خجالت کشیدن دارد. یعنی
به جای نفس خجالت می‌کشم. متن قزوینی بهتر است».
(دیوان حافظ ۶۳۱)

متأسفانه جناب نیساری این غزل را هم - مانند بسیاری
غزل‌های دیگر - با وجود نقل در ۳۵ نسخه قرن نهم، از کتاب
مستطاب دفتر *دگرسانیه‌های حافظ* حذف کرده و اختلافاتش را
به دست نداده‌اند و نمی‌دانیم این صورت در چند نسخه قرن
نهم وجود داشته است. (در نسخه نورعثمانیه هم، «می‌کشم»
آمده) البته درست است که غزل ضعیفی است، ولی به هر حال
نکته‌ای که در حاشیه دیوان *حافظ* خرمشاهی و جاوید آمده،
حتماً ارزش نقل کردن داشت.

۱۲. ص ۳۷۱. «که این کند که تو کردی به ضعف همت و رای
/ ز گنج‌خانه شده، خیمه بر خراب زده
پیر، گوینده را ملامت می‌کند که چرا برای نوشیدن شراب و
دفع خمار به ویرانه خرابات روی آورده و در حقیقت به بخت
خویش پشت کرده است. اینها همه مقدمه‌ای است تا او شاعر را
به بیرون آمدن و تماشای شکوه و جلال شاه یحیی فرابخواند.

۸. ص ۳۶۳۷. شکل هلال هر سر مه می‌دهد نشان / از افسر
سیامک و ترگ کلاه زو
حاوی نکته بسیار ظریفی است که هاشم جاوید به آن اشاره
کرده (*حافظ جاوید*، ص ۴۸۶) و آن، وجود نقش هلال بر تاج
شاهی در زمان ساسانیان و نیز بر مهد کاووس است. اشاره به
این نکته، در ذیل توضیحات این بیت ضرور می‌نماید.
۹. ص ۳۶۵۶. «ای قبا‌ی پادشاهی راست بر بالای تو / تاج
شاهی را فروغ از گوهر والای تو
راست: ابهام؛ الف. به طور راست یا قائم (مثل اندام) ب. به
حقیقت؛ ج. متناسب، زیننده، یا به قول قدما پاندام و چُست»
بنده می‌پندارم از میان سه معنی یادشده، تنها همان معنی
سوم، با محتوای بیت، تناسب تام دارد و به دشواری بتوان آن
دو مورد را در معنی بیت لحاظ کرد.
۱۰. ص ۳۶۷۹. گلبن عیش می‌دمد، ساقی گل‌گذار کو؟ / باد
بهار می‌وزد، باده خوشگوار کو؟

جناب خرمشاهی در توضیح این غزل نوشته‌اند: «نزاری
غزلی با همین وزن و ردیف و قافیه دارد: باد بهار می‌وزد باده
خوشگوار کو / بوی بنفشه می‌دمد ساقی گل‌گذار کو پیداست
که حافظ در مصراع دوم این بیت، مصراع اول نزاری را تضمین
کرده است. «ساقی گل‌گذار» نیز در هر دو مطلع دیده می‌شود».
(*حافظ‌نامه ۱۱۳۵*)

در شرح *شوق* بیت اول این غزل هیچ توضیحی ندارد، و
طبعاً این نکته ضرور هم از قلم افتاده، در حالی که نقل آن
بایسته است.

در همین غزل در توضیح بیت تخلص
حافظ اگرچه در سخن، خازن گنج حکمت است
از غم روزگار دون، طبع سخن‌گزار کو؟
نوشته‌اند «سخن من گنجینه حکمت است، لیکن
سخن‌شناسی که بتواند آن را شرح و تفسیر کند یافت نمی‌شود».
یعنی «سخن‌گزار» را مفسر شعر خواجه معنی کرده‌اند. دکتر
قیصری مصراع دوم این بیت را چنین معنی کرده است و به
گمانم همین درست باشد: «... اما غم‌های زندگی آنچنان او را از
دل و دماغ انداخته که آن سرشت سخندان و زبان سخنگویش را
از گفتن بازداشته است؛ هزارگونه سخن در دهان و لب خاموش»
۱۱. ص ۳۶۹۰. منم که بی تو نفس می‌زنم زهی خجلت

مگر تو عفونکی، ورنه نیست عذر گناه
ایشان در توضیح این بیت، تنها این دو بیت را نقل کرده‌اند؛
اکنون تودوری از من و من بی تونزده‌ام

واقعاً وقتی عنانِ
ذهنِ مغشوش و
مشوش رها شود، چه
دسته‌گل‌هایی که به
آب نمی‌دهد. جناب
استاد حتی از روی
این ابیات نمی‌توانند
درست بخوانند و
این چنین «بحران
نقد ادبی» را رهبری
می‌کنند! ملاحظه
فرمودید که بدون توجه
به منطق و مناسبات
شعر قدیم، «گنج‌خانه»
با «گنج‌خانه» تفاوتی
ندارد.

به گمانم این اولین بار است که پیرمغان به جای هدایت شاعر به عشق و عوالم شور و مستی در جهت مدح ملوک دنیا حرکت می‌کند. «این بیت از غزلی است با مطلع «در سرای مغان زفته بود و آب زده / نشسته پیر و صلابی به شیخ و شاب زده» که قوی‌ترین محور عمودی در غزل‌های حافظ را داراست و همه حول و حوش یک مضمون است و روایت یک ماجرا از آغاز تا پایان است؛ ابتدا وصفِ خرابات است، بعد گفت‌وگوی پیر با حافظ و در پایان مدح شاه یحیی از زبان پیر و در آخر فراخواندن مجدد حافظ به میکده».

می‌پندارم در بیان پیر خرابات نوعی تضاد نهفته است. چون ابتدا می‌گوید «خیمه بر خراب زده» ای و در پایان می‌گوید «بیا به میکده حافظ». به نظرم هرچند ذهن در بادی نظر به این سو می‌رود که «خراب»، کنایه از «خرابات» است، ولی گویا پیر «خرابات»، اتفاقاً دنیا را «خراب» خوانده، و میکده را «گنج‌خانه» و این هنری ترو بدیع‌تر است و به همین جهت فکر می‌کنم، تا آخر غزل هنوز پیر خرابات است که سخن می‌گوید و هموست که گفته «بیا به میکده حافظ». حافظ ابتدا از در میکده که زفته و آب زده است، عبور کرده، بعد پیر را دیده که به او عتاب و خطاب کرده که «چرا ز کوی خرابات رخ برتابی» و پس از مدح شاه یحیی، دست آخر همین پیر است که او را بار دیگر به خرابات خوانده (که همان گنج‌خانه واقعی است) و محلی است که ملایک دست در رکاب شاه یحیی زده‌اند و هزار صف هم از دعا‌های مستجاب در آنجا (میکده) ردیف شده است. (دکتر قیصری هم در همین حدود معنا کرده‌اند؛ یک نکته /زین معنی، ص ۱۳۰۲).

در حاشیه، با آنکه چندان ربطی به موضوع ندارد، اما دریغ می‌آید که این نکته را نقل نکنم؛ جناب براهنی که افاضاتشان شهره‌عام و خاص است و به تأیید نظر حلِ معما می‌کنند، در کتاب *بحران رهبری نقد ادبی و رساله حافظ* پس از زیر سؤال بردن تحقیقات و تتبعات ادبی درباره‌ی حافظ، سؤالات «عمیق» خودشان را درباره‌ی حافظ در انداخته و به زعم خود نشان داده‌اند که کسی جز ایشان از رخ اندیشه‌ی او نقاب نگشوده است. از جمله درباره‌ی همین ابیات فرموده‌اند: «این، آن توازی خاص تاریخی است که حافظ درک کرده است. «ضعف همت و

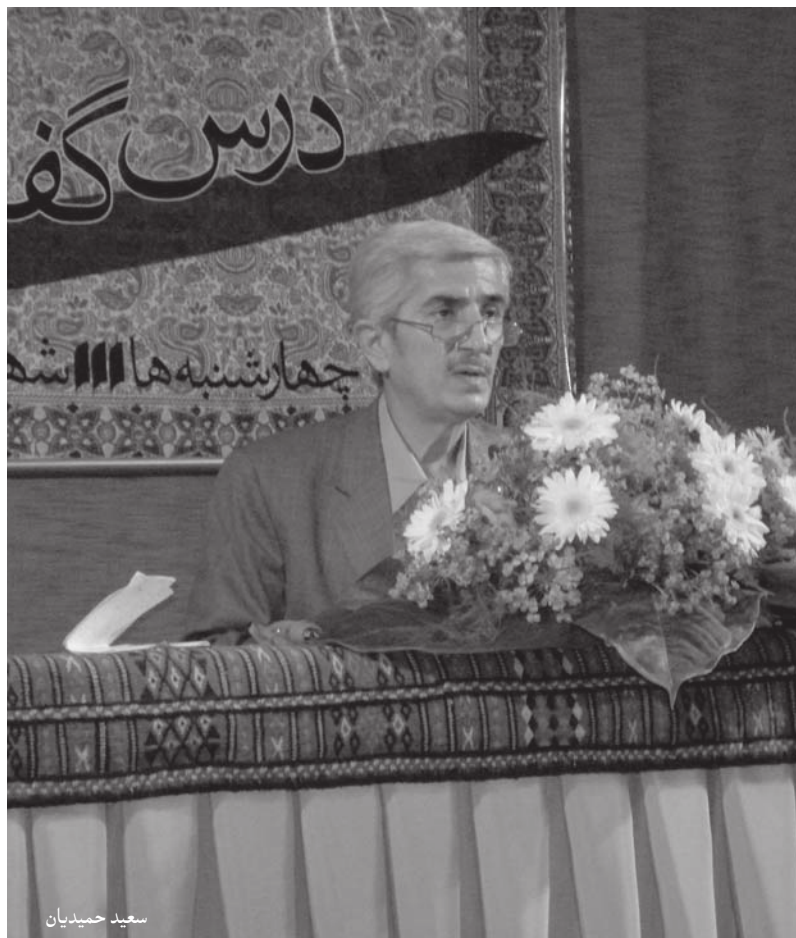
۱. «خراب خواندن دنیا، بسیار رایج است و در دیوان حافظ نیز شواهد متعدد دارد؛ به می‌عمارت دل کن که این جهان خراب. زان پیشتر که عالم فانی شود خراب. همان منزل است این جهان خراب. مگر رسم به گنجی در این خراب‌آباد» (ای کاش به تناسب «گنج» و «خراب» هم در این بیت اشاره‌ای شده بود)

رای» براو مستولی شده و او از «گنج‌خانه» بیرون آمده و «خیمه بر خراب زده» است. و «وصال دولت بیدار» را به او نخواهند داد، به دلیل اینکه «در آغوش بخت»، خوابش برده است. خواه «گنج‌خانه» باشد، و خواه «گنج‌خانه»، فرقی نمی‌کند. که این سؤال‌ها را از حافظ می‌کند؟ «عروس بخت.» و آن هم در «سرای مغان». با «عروس»، یعنی جوانی «بخت»، یعنی سبزی «بخت»، سروکار داریم، یعنی با نمادی خضری..... بیا به میکده حافظ که بر تو عرضه کنم / هزار صف ز دعا‌های مستجاب زده. آن «هزار صف» چیست؟ شاید صف‌های مرتب بیت‌های شعر حافظ باشد. هر بیتی از شعر حافظ به منزله‌ی صفی است از دعایی «مستجاب زده». (همان ص ۲۷۲ و ۲۷۳) واقعاً وقتی عنانِ ذهنِ مغشوش و مشوش رها شود، چه دسته‌گل‌هایی که به آب نمی‌دهد. جناب استاد حتی از روی این ابیات نمی‌توانند درست بخوانند و این چنین «بحران نقد ادبی» را رهبری می‌کنند! ملاحظه فرمودید که بدون توجه به منطق و مناسبات شعر قدیم، «گنج‌خانه» با «گنج‌خانه» تفاوتی ندارد. «عروس بخت» که در این شعر، تنها توصیف شده و خودش هیچ نگفته، به سخن می‌آید و تبدیل می‌شود به «نمادی خضری»! و عبارت «هزار صف زده، از دعا‌های مستجاب» تبدیل می‌شود به «مستجاب زده»! آخر «مستجاب زده» یعنی چه؟^۲ و تازه آن هم در «خوانش براهنی‌وار» می‌شود «صف‌های مرتب شعر حافظ»!

در پایان نمی‌دانم که «با که این نکته توان گفت» که در کتاب *کلک خیال‌انگیز (فرهنگ بسامدی حافظ)*، دکتر حسن انوری، فاطمه و احمد معین‌الدینی، انتشارات سخن، پنج جلد، سال ۱۳۸۵ نیز این بیت را همین‌گونه خوانده‌اند و «مستجاب زده» تبدیل به مدخلی جداگانه شده است!
۱۳. ص ۳۷۱۰. ز شور و عریده‌ی شاه‌داند شیرین‌کار / شکر شکسته، سمن ریخته، رباب زده
«رخساره‌های آنان [زیبارویان] هم به سان گل سمن است، و به دلیل فراوانی شمار آنان گویی در همه جا سمن ریخته‌اند، همراه با این معنی ایهامی که سمن در مقابل جمال آنان بر خاک ریخته شده».

می‌پندارم این بیت مولوی، راهگشای حل معنای بیت بالا باشد؛
گل صد برگ به پیش تو فرو ریخت ز خجلت
که گمان برد که او هم رخ رعنائی تو دارد

۲. «زده» راجع به «صف» است، نه وصف «مستجاب» و «صف زده» یعنی «صف کشیده / صف بسته». متأسفانه دکتر حمیدیان نیز هیچ توضیحی درباره‌ی این بیت نداده‌اند.



سعید حمیدیان

و در اینجا هم گویا بهتر است، ریختن سمن، به معنی ریختن گلبرگ‌های سمن [از خجالت یا... گرفته شود. خود خواجه نیز فرموده است: باز آ که ریخت بی گل رویت بهار عمر. از جهانگشای جوینی^۱ نیز این رباعی زیبا را در ذهن داریم که:

چون گل بشکفت، ساعتی برخیزیم

وز شادی می زدستِ غم بگریزیم

باشد که بهارِ دیگرای همنفسان

گل می‌ریزد به خاک و ما می‌ریزیم

معنی دیگر ریختن در لغت‌نامه «گداختن، گداختن فلزات و غیره» است که شواهد متعدد برای آن ارائه شده و شاید خواجه در اینجا، نیم‌نگاهی هم به این معنی داشته است.^۲

۱۵. در همین غزل بیت زیر به این صورت آمده است:

«وصال دولت بیدار ترسنت ندهند

چه خفته‌ای تو در آغوش بخت خواب زده؟»

مبنای شرح حمیدیان، تصحیح خانلری است و ایشان در نقلش کاملاً امانت‌دار بوده‌اند. ولی گاهی بعضی علائم سجاوندی به آن افزوده شده است. در این بیت هم علامت سؤال در چاپ خانلری وجود ندارد. در توضیحات هم، تنها نوشته‌اند «در هنگام وصال، خفتن جایز نیست، همچنان که در بهشت به خواب نمی‌روند تا نعیم از کف نرود؛ به فرموده سعدی: امشب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم / خواب در روضه رضوان نکنند اهل نعیم».

گفتنی است که این صورت، فقط در تصحیح خانلری است و تصحیح‌های معتبر دیگر، جمله‌ی «که خفته‌ای» آورده‌اند. (از نسخ قرن نهم، فقط دو نسخه چنین است که هر دو نیز قدیم‌اند) و ضبط خانلری هم وجیه است. ولی می‌پندارم این بیت را هم می‌توان سؤالی و هم اخباری خواند؛ می‌ترسم که وصال دولت بیدار نصیبت نشود، چه خفته‌ای...؟ و به صورت اخباری؛

می‌ترسم وصال دولت بیدار نصیبت نشود، چرا که تو در آغوش بخت خواب زده، خفته‌ای.... («چه» به معنی «زیرا

که» شواهد متعدد دارد، رک لغت‌نامه دهخدا، مدخل «چه»)

۱۶. ص ۳۸۰۲.

سَبَت سلمی بصدغی‌ها فوادی

وروحی کُلّ یوم لی ینادی

أمن آنکرتنی عن عشق سلمی

تُزاول آن روی نهکوبوادی

غم این دل بوات خورد ناچار

وغرنه اوینی آنچت نشادی

به پی ماچان غریمت بسپریم

غرت یک وی روشتی ازامادی

این غزل، ملمع سه زبانه یا «مثلث» است. مثلث، شعری را گویند که به سه زبان گفته شده باشد. این شعر نیز به فارسی و عربی و لهجه قدیم شیرازی است. دکتر حمیدیان در این غزل و در موارد مشابه، اشعار عربی و این چند بیت شیرازی را به صورت موزون معنی کرده‌اند. تا جایی که می‌دانم نخستین بار استاد شفیعی‌کدکنی در حافظ به سعی سایه

۱. محمد جوینی، جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۲، جلد دوم، ص ۱۱۰.

۲. مرحوم شریعت این ترکیب را به عجیب‌ترین صورت ممکن معنی کرده است: «سمن ریخته: روغن چراغ‌ها ریخته و چراغها خاموش شده» (دیوان حافظ، به کوشش محمدجواد شریعت، تهران: آژروپات، ۱۳۸۱، ص ۸۴۳) توضیح آنکه در عربی «سمن» (بروزن «شرم») به معنی «روغن» آمده است، ولی ربط دانش با گل «سمن» فارسی در این بیت، فقط کار ایشان بوده است.

مثلث، شعری را گویند
که به سه زبان گفته
شده باشد. این شعر
نیز به فارسی و عربی
و لهجه قدیم شیرازی
است.



شفیعی کدکنی و هوشنگ ابتهاج (سایه)

چنین کردند. البته ایشان یک بار شعر را به نثر و یک بار به نظم معنی کرده‌اند، ولی در شرح شوق فقط به ارائه صورت منظوم بسنده شده است. درباره معایب این کار پیشتر نوشته‌اند و خود دکتر شفیع کدکنی هم مقاله‌ای مشهور در «ترجمه‌ناپذیری شعر» دارند که بارها چاپ شده است.^۱ به نظر به دو دلیل نیازی به این کار نیست؛ اولاً اگر حافظ می‌خواست، از گفتن نظایر این اشعار به فارسی عاجز نبود و حتماً دلیلی داشته که آنها را به زبان دیگری سروده است.^۲ ثانیاً در ترجمه موزون نه تنها لطف شعر از بین می‌رود، بلکه به دلیل محذورات وزن و قافیه، اصولاً یا شعر چندان دلچسب نخواهد شد، یا ترجمه روان و دقیق نخواهد بود. همین بیت مانحن فیه، به این صورت ترجمه شده: «سلمی بر بود از دو بناگوش دلم / هر روز مرا روح من آواز دهد». در حالی که ترجمه دقیق چنین است؛ «سلمی با طره آویخته از دو بناگوشش دلم را ربود / اسیر کرد». یعنی «به / با» را «از» ترجمه کرده‌اند و «دو بناگوش» هم ترجمه دقیقی برای «صدغیها» نیست.

نیز بیت

مرحوم شریعت این ترکیب را به عجیب‌ترین صورت ممکن معنی کرده است: «سمن ریخته: روغن چراغ‌ها ریخته و چراغها خاموش شده».

۱. از جمله در: بخارا، شماره ۸۰، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰، صص ۸۲-۸۸.
 ۲. در ص ۳۸۸۱ ایشان مصراع «بِسْمِ اللَّهِ طَرِيقاً بَكَ يَا مَلْتَمَسِي» را «به تو دلخواه، خدایم بدهد دسترسی» برگردانده‌اند. نیز در ص ۳۹۱۱ ترجمه «یا مَسْمَا یحاکي دُرْجاً من اللّالی» چنین آمده «ای مَسْمَا که باشی چون درجی از لالی» (یعنی با همان وزن و قافیه شعراصلی ترجمه کرده‌اند) که از مصادیق همان است که عرض شد، حافظ از گفتن نظایرش عاجز نبوده است.

غم این دل بواتت خورد ناچار

وغرنه اوینی آنچت نشادی

چنین معنی شده:

«غم این دل ترا خوردن بیاید

وگرنه بینی آن را کونشاید»

که به نظر صورت دقیق‌تر «آن را که / چه» است.

معادل بیت «به پی ماچان غرامت....» نیز چنین نوشته شده:

به پی ماچان غرامت می سپاریم

اگریک بیرهی از ما ببینی

که «بیرهی» معادل دقیقی برای «وی روشتی» نیست.

ممکن است این نکات چندان برجسته و سبب انحراف معنی نباشد، ولی با روح علمی سازگار بر این کتاب چندان سازگار نیست.

دیگر این که مرحوم دکتر ماهیار نوابی مقاله‌ای ممتع درباره این غزل نوشته و بعضی پاره‌های شیرازی آن را تصحیح و اصلاح کرده‌اند، که ذکر آن از این مقاله نیز نشده است. چون احتمالاً بسیاری از خوانندگان به مقاله مزبور دسترس ندارند، اجمالاً به چند نکته برجسته آن اشاره می‌شود:

ایشان مصراع «تَزِ اَوَّلُ اَنْ رُی نَهْکُو بُوادی» را چنین ضبط کرده و «ز» را به معنی «هم»، و تلفظ «نهکو» را به صورت «نیکو» (بدون ادای «ها» می‌دانند) و چنین معنا کرده‌اند: «تو هم اول آن روی نیکو را بایستی می‌دید» (در شرح شوق «تَزِ اول» نوشته شده، ولی ایشان «تَزِ / تَزُ» را درست می‌دانند.

دیگر اینکه مرحوم نوابی به تکرار قافیه هم در این غزل اشاره کرده و گفته‌اند «شاید... از آن رو که این بیت‌ها به گویش محلی است، تکرار قافیه را در آنها روا دانسته» (منظور تکرار «امادی» و «بُوادی» که به معنی دیدن است).^۳

نکته دیگر اینکه دکتر ماهیار نوابی «غم این دل بواتت خورد ناچار» را غلط می‌داند و صورت صحیح آن را چنین آورده‌اند «که غمت دل» و نوشته‌اند: «پیدا است که رونویس‌کننده‌ای، نا آشنا به گویش شیرازی، «که غمت دل» یعنی ریخت گویشی و کهنه‌ای را، با اندک دگرگونی، به فارسی دری برگردانده است.... «غمت دل» یعنی «غم دلت» چنانکه: «چون مت دل» (در بیت دوم) یعنی «چون من دلت»..... همین بیت، پیوستگی معنی را، به نظر من، بایستی پیش از بیت سوم یعنی «بیبی ماچان» جای گیرد که در این صورت افاده معنی بهتری

۳. ایشان در متن مقاله تکرار قافیه را سه بار ذکر کرده‌اند، ولی گویا دو بار بیشتر رخ نداده است.



محققانی چون مهدی
بیانی خط گلزار را
شیوه‌ای می‌دانند که
خوشنویس فضای
درون نوشته جلی را با
نوشته غبار پر می‌کنند.
اگر چنین باشد هم
نمونه‌هایی قدیمی‌تر از
خط گلزار با این تعریف
وجود دارد که به زمان
حافظ نیز می‌رسد و
هم از آنجا که موی
رخسار یار را به خط
غبار تشبیه می‌کنند،
می‌تواند با ایهام این
بیت که خط نوشته
شده بر صحیفه گل
را تشبیهی برای موی
رخسار یار در نظر گرفته
هماهنگ شود.



رشید عیوضی

می‌دانند که خوشنویس فضای درون نوشته جلی را با نوشته غبار پر می‌کنند. اگر چنین باشد هم نمونه‌هایی قدیمی‌تر از خط گلزار با این تعریف وجود دارد که به زمان حافظ نیز می‌رسد و هم از آنجا که موی رخسار یار را به خط غبار تشبیه می‌کنند، می‌تواند با ایهام این بیت که خط نوشته شده بر صحیفه گل را تشبیهی برای موی رخسار یار در نظر گرفته هماهنگ شود.

(اصطلاحات خوشنویسی در شعر شاعران بزرگ، ص ۱۳۶ و ۱۳۷)
۱۹. ص ۳۹۱۲. یا مَبْسَمًا یُحَاکِی دُرْجًا مِّنَ الْأَلَى / یَارِبَ چَه
درخور آمد گردش خط هلالی
خط هلالی را «خط سبز که به صورت هلال‌گونه بر گرد لب
کشیده شده» دانسته و اشاره کرده‌اند که در غزل بعد نیز این
اصطلاح آمده است «بر آن نقاش قدرت آفرین باد / که گرد مه
کشد خط هلالی»^۱.

آزاد محمودی در این باره نیز نوشته است «ترکیب
خط هلالی را شاعران دیگر کمتر به کار برده‌اند. این ترکیب
همچنان که خطیب رهبر در کتاب حافظ خویش آورده، به
معنی خط منحنی سبزه عذار است، اما شاید بتوان خط هلالی
را ایهامی به خط خوشنویس بزرگ و نامدار قرن پنجم یعنی
ابوالحسن علاءالدین علی بن هلال مشهور به ابن بواب نیز

خواهد کرد و گسیختگی که با آرایش کنونی در مفهوم این بیت‌ها
پدید است از میان برمی‌خیزد. مفهوم کلی این بیت‌ها، روی هم،
بایستی چنین باشد: من روی نیکوی سلمی را دیدم و دلم به
یکباره اسیر عشق او شد، غمخواری و تیمارداری دل را، به ناچار
از او (= دل) پیروی کردم، ای ملامتگر، که عشق سلمی را بر من
عیب می‌شمی، تو هم اول بایستی آن روی نیکو را می‌دید
تا، مانند من دل بدو می‌بستی و ناچار می‌شدی که، چون من
غمخوار و تیماردار دلت بشوی (البته اگر نمی‌شدی آنچه را که
نباید بینی می‌دید). و چون مانند من می‌شدی، مرا ملامت
نمی‌کردی، [با این همه] اگر از ما بی‌روشی‌ای دیده‌ای ... در
پای ماچان غرامت می‌سپاریم». (ص ۳۳۱)

ایشان در آخر افزوده‌اند که قرائت رایج «به پی ماچان»
درست نیست و «نپی ماچان» که کوتاه شده «آنه» به معنی
«اندر» است، صحیح است. (ص ۳۳۱، ۳۲۳)

۱۷. ص ۳۸۴۶. در کوی عشق، شوکت شاهی نمی‌خرند / اقرار
بندگی کن و اظهار چاکری

همان‌گونه که مرحوم عیوضی نوشته است، حافظ به بیت
سعدی نظر داشته:

سعدی تو کیستی که دم دوستی زنی
دعوی بندگی کن و اقرار چاکری

(حافظ بزرگدام/ است، ص ۴۸۳)

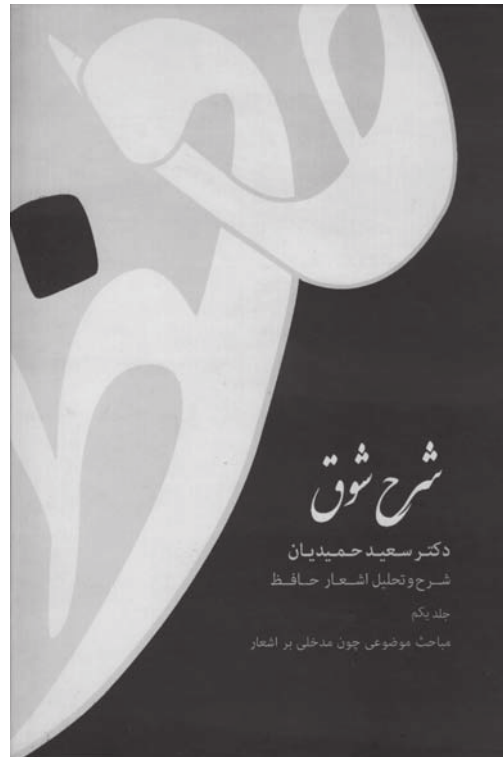
۱۸. ص ۳۸۹۵. این خوش رقم که بر گل رخسار می‌کشی / خط
بر صحیفه گل و گلزار می‌کشی

گمان می‌کنم از شرح و ریزه‌کاری‌های این بیت هم عبور شده
است و جا داشت این توضیحات اضافه می‌شد:

«این بیت یادآور خط گلزار است و بدین ترتیب میان رقم،
خط، صحیفه و گلزار، تناسب برقرار است. گلزار شیوه‌ای از
خوشنویسی است که در آن محدوده فضای داخلی نوشته جلی
را، با نقش‌های گوناگون تزئینی پر می‌کنند که این نقش‌ها
بیشتر طرح‌های گلدار و گاهی در برگ‌برنده صحنه‌های شکار،
چهره و دیگر نقوش است. از طرفی «خط بر صحیفه گل و گلزار
کشیدن» ایهام دارد. می‌توان دو وجه مختلف برای آن در
نظر گرفت: یکی اینکه براساس تشبیهی مرکب، «زلف یا موی
نشسته بر رخسار» را به «خط نوشته شده بر صحیفه گل» همانند
کنیم و دیگر اینکه براساس تشبیهی تفضیلی، حالت قرار گرفتن
زلف یا موی بر رخسار را چنان زیبا بدانیم که خط بطلان بر گل و
گلزار کشیده است و به تعبیری دیگر زیبایی یار بسیار برتر از گل
و گلزار است. محققانی چون مهدی بیانی خط گلزار را شیوه‌ای

۱. جلال عضد یزدی گفته است: بدان نقاش قدرت آفرین باد / که خم در طاق ابروی
تو آورد (غزل‌هایی از حافظ، گردآوری علامرندی، به کوشش علی فردوسی، چاپ
دوم تهران: نشر دیبایه، ۱۳۹۱. ص ۲۸۳) با سپاس از استاد مظاهری، برای توجه دادن
به این نکته.

در پایان بار دیگر این سخن بدیهی را تکرار می‌کنم که؛ این نکات کوچک هیچ از قدر این کتاب ارجمند نمی‌کاهد و در چنین حجمی، و آن هم در شرح حافظ همیشه نکات ناگفته باقی هست.



دانست چنان که ابوالعلاء معری (در متن کتاب «معزی» آمده که غلط است) شاعر نام‌آشنای عرب نیز در یکی از ابیات خود درخشیدن هلال ماه را به حرف نون کتابت ابن هلال (ابن بواب) که با آب زر نوشته شده باشد، تشبیه کرده است؛ و لاح هلال مثل نون اجادها / بماء التصار الکاتب ابن هلال» (همان، ص ۱۳۰) می‌افزایم، از اینها گذشته، حافظ در بیت دیگر نیز به این اصطلاح نظری داشته است:

هلالی شد تنم زین غم که با طغرای مشکینش
که باشد مه که بنماید ز طاق آسمان ابرو

در کتاب *لغات و اصطلاحات فن کتاب‌سازی*، در تعریف خط هلالی آمده «از خطوط رایج اسلامی که حرف‌ها در آن به صورت هلال نوشته می‌شود» (رضا مایل هروی. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳، ص ۸۵).

نیز در کتاب *فرهنگ واژگان و اصطلاحات خوشنویسی* (حمیدرضا قلیچ‌خانی، تهران: روزنه، ۱۳۷۳) در مدخل «خط هلالانه» به «طغرا» ارجاع شده است.

۲۰. ص ۳۹۲۴. آن دم که با تو باشم، یک سال هست روزی /
و آن دم که بی تو باشم، یک لحظه هست سالی
جناب خرمشاهی نشان داده‌اند که تضمین و اقتباس است از سعدی (*ذهن و زبان حافظ*، ص ۳۴۰)؛

سال وصال با او یک روز بود گویی
واکنون در انتظارش روزی به قدر سالی
انتظار بود مانند موارد متعدد مشابه به این نکته نیز اشاره می‌شد. جالب آنکه به نظرم - برخلاف اکثر تضمین‌های حافظ - این بار همان شعر اصلی دلچسب‌تر است.
در پایان بار دیگر این سخن بدیهی را تکرار می‌کنم که؛ این نکات کوچک هیچ از قدر این کتاب ارجمند نمی‌کاهد و در چنین حجمی، و آن هم در شرح حافظ همیشه نکات ناگفته باقی هست.

منابع

- محمودی، آزاد. *اصطلاحات خوشنویسی در شعر شاعران بزرگ ایران*، تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۷.
- عیوضی، رشید. *حافظ بزرگ‌کدام است؟*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.
- جاوید، هاشم. *حافظ جاوید*، تهران: نشر فرزانه، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین. *حافظ‌نامه*، تهران: علمی فرهنگی و سروش، دو جلد، چاپ پنجم، ۱۳۷۲.
- نیساری، دکتر سلیم. *دفتر دگرسانیهایی حافظ*، دو جلد، تهران: فرهنگستان ادب فارسی، ۱۳۸۵.
- دیوان حافظ*، به سعی سایه، چاپ پانزدهم، تهران: کارنامه، ۱۳۹۰.
- ناتل خانلری، پرویز. *دیوان حافظ*، دو جلد، چاپ سوم، تهران: خوارزمی، بی‌تا.
- مجاهد، سید احمد. *دیوان حافظ نسخه فریدون میرزا*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- دیوان حافظ نسخه نورعثمانیه (کهن‌ترین نسخه شناخته شده کامل)*، به کوشش بهروز ایمانی، تهران: میراث مکتوب و دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۹۴.
- دیوان حافظ*، حافظ، به اهتمام ابوالقاسم انجوی شیرازی، چاپ نهم. تهران: جاویدان، ۱۳۷۶.
- دیوان حافظ*، به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی، هاشم جاوید. تهران: فرزانه، ۱۳۸۸.
- شرح شوق*، سعید حمیدیان، پنج جلد، تهران: قطره، ۱۳۹۲.
- هروی، حسینعلی. *شرح غزل‌های حافظ*، (چهار جلد) تهران، نشر نو: ۱۳۸۱. چاپ ششم.
- مجموعه مقالات ماهیار نوابی*، به اهتمام دکتر محمود طاووسی، شیراز: نوید شیراز، ۱۳۷۷.
- قیصری، ابراهیم. *یک نکته از ابن معنی* (شرح دیوان حافظ)، دو جلد، تهران: جامی، ۱۳۹۳.